

## انسان‌گرایی مدرنیته و مبانی اسطوره‌های آن

مریم صانع‌پور\*

### چکیده

جنبش اومانیستی یا انسان‌گرایانه در رنسانس اروپا به منظور احیای ارزش ازدست‌رفته انسان قرون وسطایی که تحت حاکمیت استبدادی نظام سلسله‌مراتبی کلیسا قرار داشت عصر طلایی یونان باستان را نمونه‌ای اعلای ارزش‌گذاری به انسان یافت و جهت طراحی مدرنیته غربی از ادبیات اسطوره‌های بهره‌ فراوان برد و شالوده‌های انسان‌گرایانه غرب مدرن را تحت تأثیر اسطوره‌های یونانی شکل داد. مقاله حاضر برخی وجوه انسان‌گرایانه مدرنیته غربی را در اسطوره‌ها ردیابی می‌نماید که عبارتند از: معرفت‌شناسی، روان‌شناسی و خداشناسی.

**کلیدواژه‌ها:** انسان‌گرایی، اسطوره، یونان، مدرنیته، معرفت‌شناسی، روان‌شناسی، خداشناسی.

### انسان‌گرایی

انسان‌گرایی را می‌توان محوری‌ترین شاخصه مدرنیته غربی دانست که زیر تأثیر اومانیست‌های دوره رنسانس شکل گرفت. آباگنانو می‌نویسد: «اصطلاح اومانیسم در این معنا از (اومانی‌تاس) مشتق شده که در زمان (سیسرون) و (وارو) به معنای تعلیم مطالبی به انسان بود که یونانیان آن مطالب را (پاییدیا) به معنای فرهنگ می‌نامیدند.» (abbagnano, Edwards, 1976, IV: 69-70)

شالوده‌های اصلی اومانیسم عبارتند از:

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی E-mail: saneapour@ihcs.ac.ir

### انسان‌میزان و معیار همه‌چیز است.

به‌منظور احیاء و توسعه استعدادهای و نیروهای گذشتگان، بازگشت به فرهنگ روزگار باستان ضروری است و این امر از طریق مطالعه ادبیات کلاسیک یونانیان تحقق می‌یابد. بر آزادی و اختیار انسان تأکید شده است که به‌علت بیزاری از فشار و اختناق حاکم بر قرون وسطی به‌گونه‌ای افراطی مطرح می‌شود. واسطه‌گری سران روحانی، بین خدا و انسان انکار می‌شود. قدرت و سرنوشت، مطلقاً به انسان واگذار می‌شود و حاکمیت جابرانه سرنوشت مردود اعلام می‌گردد.

انسان مرکز عالم تلقی می‌شود.

خرد انسان برابر با خرد خداوندی قلمداد می‌گردد.

با نظام‌های بسته فلسفی، اصول و عقاید دینی و استقلال انتزاعی در مورد ارزش‌های انسانی مخالفت می‌شود.

ریاضت‌های جسمانی مورد نفرت و توجه به جسم و لذات جسمانی مطلوب می‌باشد.

عقل انسانی رهبری بشر را به‌عهده می‌گیرد و دین از فرماندهی خلع می‌شود.

لذات‌مربوط به طبیعت جسمانی هدف نهایی فعالیت‌های بشری تلقی می‌شود.

انسان «حیوان سیاسی» تلقی می‌گردد.

جهان‌سیاست از هرگونه نظریات مابعدالطبیعی یا دینی فاصله می‌گیرد و انسان در عالم

سیاست نیز به‌عنوان مختار مطلق معرفی می‌گردد.

در روان‌شناسی هر انسانی به‌عنوان یک نوع منحصر‌به‌فرد (و نه فردی از یک نوع)

مطالعه می‌شود که براین‌اساس او مختار است تا صرفاً از نظام ارزش‌های خویش تبعیت کند.

در هر شخصیت فردی، خود فعلیتی، خود صیانتی و خود رفعتی بررسی می‌شود.

انسان محصول محیط خویش نیست بلکه خالق محیط خود است.

انسان باید کاملاً بر خود متمرکز باشد.

شایستگی شخصیتی افراد انسانی می‌تواند بدون ایمان به خداوند متحقق شود.

وجود مذهب همچون عاملی روئینایی به‌منظور ترویج ارزش‌های شخصی انسانی و

اصلاح اجتماعی لازم است اما این مذهب می‌تواند مانند مذهب بشری آگوست کنت کاملاً

ملحدانه باشد.

وحدت میان تمامی مذاهب (از مذاهب ابراهیمی گرفته تا مذاهب خرافی) ضروری و مورد تأکید می‌باشد.

مکاتب زیر بر مبنای همین تفکر بشرانگاران پایه‌ریزی شده‌اند:

کمونیسم (Communism)، که در آن اومانیزم می‌تواند بیگانگی انسان از خویش را، که محصول مالکیت خصوصی و جامعه سرمایه‌داری است، منسوخ نماید. پراگماتیسم (Pragmatism)، به‌دلیل دیدگاه انسان‌محوران‌های مانند نظریه پروتاگوراس انسان را میزان تمام چیزها می‌داند.

پرسونالیسم (Personalism)، مکتب اصالت روح (Spiritualism) که قابلیت انسان را برای اندیشیدن به حقایق ابدی یا عموماً برای وارد شدن به ارتباطی با واقعیت متعالی اثبات می‌کند.

اگزیستانسیالیسم (Existentialism)، که اثبات می‌کند هیچ عالم دیگری نسبت به عالم انسانی (عالم ذهنیت انسان Subjectivity) وجود ندارد. (ibid,72)

ملاحظه می‌شود که اکثر مکاتب فلسفی بعد از رنسانس به‌نحوی ریشه‌ای، از تفکر اومانستی متأثر می‌باشند؛ مثلاً کمونیسم که بیشترین نظریات را در باب مردم‌گرایی ارائه داده است، پراگماتیسم که بر اصالت عمل تکیه می‌کند، پرسونالیسم که برای روح آدمی بیشترین قدرت تأثیر را قائل است و اگزیستانسیالیسم که تأکیدی فراوان بر وجود بالفعل آدمی دارد، هر یک به انسان به‌منزله وجودی قائم‌به‌ذات، که خود فاعل و غایت خویش می‌باشد، نظر کرده‌اند. (صانع‌پور، ۱۳۷۸: ۳۰-۳۲).

ردگیری این تلقی محوری تا اسطوره‌های یونان باستان، حوزه خدایان را نیز دارای ماهیتی انسانی معرفی می‌کند که تنها وجه تمایزشان با انسان‌ها، فناپذیری‌شان بود اما پهلوانان و انسان‌های خاص نیز می‌توانستند به فناپذیری دست یابند و خدا شوند.

آثار حماسی هومر مانند *ایلیاد* و *ادیسه* از قدیمی‌ترین اسطوره‌های یونان باستان است. این اسطوره‌ها انسان را در مرکز جهان تصویر می‌کنند. ایگر معتقد است آغاز تاریخ یونان آغاز تصویری تازه از آدمی و ارزش‌گذاری تازه به فرد انسانی است که بر آن اساس روح هر فرد انسانی، فی‌نفسه، غایتی خاص و ارزشی بی‌کران است و این همان آرمان رستاخیز فرهنگی اروپا است که هر فرد آدمی را قائم به خویش می‌انگارد (aegeer, 1960, 318). اومانیزم بعد از رنسانس تحت تأثیر نگاه یونان باستان به انسان قرار داشت. از نظر لوکریوس، شاعر

باستانی یونان، انسان در حال صعود از درجات معرفت انسانی به بالاترین اصل عالم می‌رسد که در نظام ارسطویی همان صورت بدون ماده و فعلیت محض است. (ibid,303).

هراکلیت در نظریه‌ای انسان‌گرایانه عقیده داشت «خوی آدمی سرنوشت اوست» و هومر شاعر *ایلیاد* سرنوشت را تابع شخصیت اسطوره‌های آشیل رقم زد. (یگر، ۱۳۷۶: ۹۸).

الیاده عقیده دارد آموزش و فرهنگ ادبی جامعه مدرن مبتنی بر اسطوره‌های جوامع باستانی است هرچند تعلیم و تربیت اروپایی آن اصول اسطوره‌های را تقویت کرده است زیرا در زمان باستان هیچ شکافی میان اسطوره و تاریخ وجود نداشت و لذا در چرخش رنسانس به یونان باستان، خدایان و پهلوانان اسطوره‌ای، مورد تقلید قرار گرفته‌اند. بنابراین، هنگامی که پلوتارک *زندگی مردان مشهور* (Lives of famous Men) را نوشت با الگو قراردادن شخصیت‌های اسطوره‌های یونان باستان یک خزانه متنوع به وجود آورد و فضایل اخلاقی و تمدنی این اشخاص برجسته ملاک‌های تعلیم و تربیت اروپایی پس از رنسانس را ارائه داد که تعالیم شهروندی اروپا تا پایان قرن نوزدهم پیرو نمونه‌های کلاسیک باستانی بود که این گرایش در بازنمایی‌های ذهنیت مدرن نیز تجدیدحیات شده است چنان‌که گوته نمونه کاملی برای انسانیت خلق کرد که پیرو رفتار خدایان و پهلوانان اسطوره‌ای بود. به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت پهلوانان اسطوره‌های اعم از واقعی و خیالی نقش مهمی در بلوغ اروپای مدرن بازی کرده‌اند (Eliade, 1960: 134).

نهضت اومانیستی رنسانس، همچنین متأثر از اسطوره‌های یونان باستان، فضیلت و اقتدار انسانی را به مردانگی نسبت می‌دهد که در هنر، جنگ و سیاست ظهور می‌کند و نیز تلقی کاپیتالیستی از نظام بانک خصوصی، استبداد محلی و سکولاریسم ماده‌گرایانه ناشی از همان صفات مردانه پهلوان اسطوره‌های یونانی است که در آثار نیچه تصویر شده است. از طرف دیگر، هنرهای تجسمی میکل آنژ و لئوناردو داوینچی مبتنی بر عقلانیت مردسالارانه اسطوره‌های یونانی است و آناتومی تفصیلی نقاشی‌های دوره رنسانس، انسانیت را در جسمانیت نمایش می‌دهد چنان‌که در تابلوی شام آخر لئوناردو، مسیح و حواریونش به عنوان گروهی از مردان با تشخیص‌های متمایز فردی نقاشی شده‌اند.

به این ترتیب می‌توان گفت اسطوره‌های اولیه به وسیله خرد شعری خلاق یا خرد مشترک عامیانه انسان‌های اولیه پایه‌گذار خرد مدرنیته شدند (vico, 1725: 111) اما، در عین حال، ایده‌آل انسان برای یک جامعه، ارزش‌های لایتغیری نیست که در عصر

اجدادش پایه‌ریزی شده باشد بلکه فرایند حرکت به‌طرف امکانات غیرمحقق شده است که در این فرایند زنده هر شخصی باید یک آغاز باشد و براین‌اساس تمدن مدرن غرب در حدود قرن سیزدهم به‌صورت تمدنی ادبی، ابداعی و تغییردهنده در عالم ظهور کرده است. (Campbel, 1973:47).

کمپل در یک رویکرد تطبیقی به اسطوره می‌نویسد در شرق آرمان هدایت‌کننده آن است که هر کسی خود و دیگران را از یک جوهر می‌داند که وجود کلی است یعنی نفس (Self) هر شخصی تعین همان وجود و جوهر کلی می‌باشد. ازاین‌رو، هدف اسطوره‌های شرقی آنست که انسان، اینهمانی‌اش را با آن وجود کلی تجربه کند؛ اما در تفسیر یونانی اسطوره که در «دیالوگ سمپوزیوم» افلاطون برای آریستوفانس توصیف شده آرمان هدایت‌کننده عبارت از طرحی است که از ریشه واقعی انسانی اخذ شده است. (Ibid:80) براین‌اساس، پهلوانان اسطوره‌ای هرگز نمی‌میرند بلکه با از دست دادن زندگیشان به حیات جدیدی می‌رسند که یک راه جدید بودن یا شدن می‌باشد. (Ibid:135).

## بررسی تحلیلی انسان‌گرایی

۱. میزان بودن انسان برای شناخت، اندازه‌گیری، حرکت و خلاقیت در نظریه مدرنیته مبتنی بر اصالت انسان در اسطوره‌های یونانی است؛ چنان‌که انسان اسطوره‌ای همه عالم را از خدایان می‌گرفت و عناصر طبیعی چون آسمان، زمین، گیاهان و جانوران را به‌گونه‌ای انسان‌انگارانه می‌شناخت و بررسی می‌کرد و حتی به خصایص اخلاقی و عاطفی آدمی چون عشق، تشخیص انسان‌گونه می‌بخشید تا بتواند با عالم ارتباط برقرار کند که این انسان‌گرایی بعدها در رنسانس و سپس مدرنیته غربی به‌گونه‌ای استکمالی محقق شد و براین‌اساس اکتشافات و اختراعات علمی، فرهنگی، هنری و نیز علمی از قبیل: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست با محوریت انسان و در جهت غایات انسانی محقق گردید و عقل، عاطفه و جسم انسانی دایرمدار همه هستی تلقی شد.

۲. انسان‌گرایی دوره مدرن با تأثیرپذیری از ریشه‌های اسطوره‌ای یونان باستان مردسالارانه بود و زنان جنس درجه دوم محسوب می‌شدند. در انسان - غایتی اومانستی، زنان، ابزاری جهت بهره‌جویی مردان تلقی می‌گشتند. هم‌چنین در نتیجه

رویکرد پان - یونانی اسطوره‌ها، انسان غربی محور گرایش اومانستی تلقی می‌شد و لذا ابرانسان ایشان مرد سفیدپوست غربی بود که این امر در ملاک‌های سیاسی مدرنیته غربی از جمله ملاک‌های مدنیت، دموکراسی، حقوق و... مشهود بود و جنبش‌های فمینیستی دوره پست‌مدرن در اعتراض به ارزش‌های مردسالارانه مزبور شکل گرفته‌اند.

۳. نسبی‌گرایی و نیز ذهن‌گرایی دوره مدرن، به‌عنوان مهم‌ترین میراث‌های اسطوره‌شناسی یونان باستان، قابل ملاحظه است.

۴. نیچه به‌عنوان اسطوره‌شناس برجسته دوره مدرن که نظریه مرگ خدا را مطرح می‌کند، متأثر از اسطوره‌های یونان باستان معتقد به پایان‌یافتن عصر خدایان و ظهور عصر پهلوانان و عصر انسان‌ها در تمدن مدرن غربی است وی کامل‌ترین دوره ظهور اراده انسان در جهت کسب قدرت را دوره‌ای می‌داند که چون دوره پهلوانان اسطوره‌ای انسان هیچ رابطه‌ای با جهان ماورایی‌اش نداشته باشد تا همه استعدادهاى زمینی‌اش به فعلیت برسد و به‌این ترتیب، ابرانسان اسطوره‌ای، در عصر مدرن متولد گردد که این آرزوی نیچه منطبق با تحقق کامل نظریه انسان‌گرایانه دوره مدرن است.

در این قسمت برخی شاخصه‌های مهم انسان‌گرایی مدرنیته تا اسطوره‌های یونان باستان ردیابی می‌شوند و تأثیرپذیریشان از آن اسطوره‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد این شاخصه‌ها عبارتند از: معرفت‌شناسی، روان‌شناسی و خداشناسی.

### الف) معرفت‌شناسی

چنان‌که گذشت ریشه‌های مدرنیته غربی زیر تأثیر تلقی انسان‌گرایانه اسطوره‌های یونان باستان قرار داشت که وجهه معرفت‌شناسانه این تلقی بسیار قابل تأمل می‌باشد.

ژوزف کمپل ادعا می‌کند ادیسه هومر حکمت را عامل معرفت خیر و شر معرفی کرده است و معتقد است. تفأل‌زدن جهت دریافت علم الوهی ریشه خرد عوامانه ملت‌های اولیه بود. این امر به‌دست منجمان که استادان خرد اولیه بودند انجام می‌شد و در دوره بعد هفت حکیم به‌عنوان مشاوران یونان باستان جهت اطلاع یافتن از خیر ملت‌ها معرفی شدند. اما بعدها کلمه «حکمت Wisdom» به‌معنای معرفت اشیاء الوهی، یعنی مابعدالطبیعه به‌کار

می‌رفت و لذا عقل سکاندار معرفت ذهن انسان درباره خدا شد. به این ترتیب، عقل، علاوه بر این که، خدا را منبع حقیقت تشخیص داد، هم چنین او را بهترین تنظیم‌کننده خیرها تلقی کرد. بر این اساس، مابعدالطبیعه خیر نژاد انسانی وابسته به یک الوهیت قادر است و شاید توسکان‌ها برای اولین بار در تاریخ روم آگاه به معرفت خیر حقیقی و شر حقیقی معروف شدند، زیرا «معرفت اشیاء الوهی طبیعی» را مطرح کردند. بعدها فلاسفه «ایده خداوند» را اولین عامل تنویر ذهن انسانی معرفی کردند که این امر نیازمند منطقی بودن تا استدلال‌ها شکل گیرد و سپس موضوع تنزل آن معرفت متعالی به قلب انسان پاک و اخلاقی مطرح شد. بر اساس متافیزیک اسطوره‌ای، غول‌ها، که ملحدانه بر ضد خدایان جنگیده بودند، با وحشت از «جوه» که صاعقه‌ها را می‌فرستاد متواضع شدند و این تواضع نه تنها اجسامشان، بلکه اذهانشان را نیز فراگرفت و یگو معتقد است ایده اسطوره‌ای «جوه» به وسیله استدلال شکل نگرفته بود زیرا انسان‌های اولیه توان استدلال کردن نداشتند بلکه این ایده به وسیله حواس و تخیل شکل گرفته بود، به این ترتیب، تواضع و بندگی جهت کسب معرفت خدا زیربنای تأسیسات اولیه دینی بود (Campbel, 1972: 127).

بنابراین، معرفت انسانی از وابستگی به خدایان در دوره تفال‌های اسطوره‌ای در سیری تکاملی به دوره رفع وابستگی و استقلال تام رسید، توضیح آنکه افلاطون در ثئاتوس به تعریف معرفت می‌پردازد و از زبان سقراط و ثئاتوس اقسام زیر را بیان می‌کند:

۱. معرفت به عنوان ادراک.

۲. معرفت به عنوان حکم.

۳. معرفت به عنوان تصدیق.

و سرانجام سقراط در نظریه پروتاگوراس درباره «انسان میزان اشیاء است» بحث کرد که آیا این امر در مورد معنا هم صادق است یا در مورد کلمات صدق می‌کند؛ سپس جهت ترکیب آن دو ایده و یافتن میزان خیر، هومر را رهبر نظریه‌های هراکلیتی معرفی کرد و بر آن اساس، لوگوس و ارتباط آن با دیکه خدای عدالت اسطوره‌های یونان باستان را مطرح نمود. مشاهده می‌شود با پایان دوره خدایان اسطوره‌ای و آغاز دوره پهلوانان و سپس دوره انسان وابستگی معرفت انسانی به خدایان کم و کمتر می‌گردد. هرچند در تلقی رواقیان حاکمیت زئوس بر عالم حاکی از قوانین جاودانه‌ای در نزاع حق و باطل می‌باشد.

لوی استرواس در مورد اثرپذیری معرفت از اسطوره‌ها می‌نویسد قالب قابل فهمی که اسطوره‌ها ارائه می‌کنند موجب می‌شود تا بتوان همه [معناها] را در یک کلیت منسجم ترکیب کرد (استرواس، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۷).

مردان رنسانس هماهنگ با ادبیات اسطوره‌ای یونان باستان خرد را معرفت مبتنی بر تجربه می‌دانستند ایشان ابتدا رسوم یونانی را مطالعه کردند و با تبیین آن رسوم از معاصرانشان خواستند که استمرار یونان باستان باشند (Stanley, 1969: 5). به این ترتیب، می‌توان گفت در دوره رنسانس روح هلنی احیا شد و مبنای تفکر قرار گرفت.

با مطرح کردن معرفت‌شناسی انسان‌محورانه، مذهب به عنوان یک مقوله غیرعقلانی کنار گذاشته شد و این امر واکنشی برضد استبداد حاکم بر نظام قرون وسطایی بود و لذا در دوره رنسانس گفته شد مذهب هیچ جایی خواه در سیاست و خواه در فلسفه ندارد. این ارجاع انحصاری به عقل انسان‌محور باعث شد تا زمینه تاریخ‌گرایی فراهم شود و ارتباط تاریخی میان دیدگاه‌های گوناگون ملاک شناخت حوادث و امور قرار گیرد (Panikkar, 2001: 87؛ صانع‌پور، ۱۳۷۸: ۳۹-۱۵۰).

اومانیزم فرانسوی چارلز بویل (حدود ۱۴۷۵-۱۵۵۳) در کتابش با نام *ساینیت* می‌نویسد انسان خردمند با پرومته برابری می‌کند و برابری وی در خردی است که پرومته به انسان عطا نمود تا طبیعت وی را کمال بخشد. (در اسطوره‌های یونانی آمده است پرومته انسان را آفرید و به او خرد و قدرت تکلم بخشید، وی همچنین به انسان فاصله اشیاء و خواندن و نوشتن را آموخت). بویل در نتیجه تحقیقات نظریش با اطمینانی افراط‌آمیز در مورد صلاحیت انسان جهت شکل‌بخشی حیاتش در جهان بحث می‌کند. این اطمینان مبالغه‌آمیز با پیشرفت‌های شکاکانه‌ای، که اومانیزم در طول قرن بعد در خارج از ایتالیا به دست آورد، تقویت شد. شکاکان دوره مزبور عبارت بودند: از میشل دومونتینی (۱۵۳۳-۱۵۹۲)، پیرچارون (۱۵۴۱-۱۶۰۳) و فرانچسکو سانچز. به هر حال، اطمینان افراط‌آمیز به صلاحیت انسان برای شکل‌بخشی حیاتش در جهان، مبنای اعتقاد جدید انسان‌گرایانه در مقابله با ذهنیت مربوط به قرون وسطا شد. (صانع‌پور، ۱۳۷۸: ۲۱-۱۷؛ Abbagnano, 1976: 70).

برخی از فیلسوفان رادیکال یونان باستان مانند گزنو فانس در معرفت‌شناسی خود براساس اسطوره‌های شعری عمل می‌کردند، همان گونه که بلاس فموس در قرن ششم

قبل از میلاد چنین می‌کرد. در دوره باستان هرمنوتیک عقلانی‌شده اسطوره‌ها در امپراطوری رومی بسیار متداول شده بود و در همین حال، نظریه فیزیکی و فلسفه سقراط و اپیکوری نیز مطرح بود. البته باید توجه داشت که رومی‌ها در مورد اسطوره‌ها میراث‌خوار یونانیان بودند و خدایانشان نیز معادل‌های خدایان یونانیان بودند. هم‌چنین، مجموعه سرودهای دلکش و رمزآلود ساتورنالیای ماکروبیوس در قرن دوم از نظریه‌های عقل‌گرا متأثر بودند. (Sacred Texts, orphic Hymns: <http://www.sacred-texts.com/clahoo/index.htm>) به این ترتیب می‌توان گفت اسطوره ساتورنالیای تبدیل‌کننده فرهنگ هلنی است که متأثر از تفسیر ویرژیل بود و دانتی را از طریق دوزخ و برزخ به بهشت هدایت کرد. دانتی در *کمدی الهی*، سیاره‌ها را منطبق با هفت هنر آزاد طراحی کرد که بر آن اساس دیالکتیک، متعلق به حوزه مرکوری و گرامر متعلق به حوزه ماه بود (Antoin, 1995:25). به این ترتیب می‌توان گفت نقش مرکوری یا هرمس، خدای اسطوره‌ای یونان و روم باستان در دیالکتیک و هرمنوتیک معرفت‌شناسانه رنسانس - به عنوان پیش‌زمینه مدرنیته - بسیار مبنایی بود هم‌چنین ایتالیا علاوه بر *کمدی الهی* دانتی، شاهد آثار بوکاچیو و پترارک بود که متأثر از اسطوره‌های یونان باستان بودند و بر معرفت‌شناسی انسان‌گرایانه دوره مدرن تأثیر فراوانی گذاردند. به این ترتیب می‌توان گفت ایتالیا جایگاه مطلوبی برای اسطوره مرکوری بود که رنسانس موجب ترفیع این جایگاه شد (ibid:25). بوکاچیو می‌نویسد مرکوری ابرهای ذهن را پراکنده می‌کند و با آن‌ها مانند یک مفسر افلاطونی بازی می‌کند و در همین حال بخارها، را تکان می‌دهد تا حقیقت بتواند از آسمان پایین آید و بدون آنکه اختیار و اراده را از انسان سلب کند در او نفوذ نماید. به عقیده ادگار ویند، مرکوری و زفیروس مراحل فرایند معرفت هستند که در اولین مرحله، مرکوری به طرف زمین می‌آید و دوباره در روح اندیشه به آسمان باز می‌گردد به این ترتیب، سه مرحله از فرایند هرمتی در سیر معرفتی مجسم می‌شود: اول) به خاطر آوردن؛ دوم) تبدیل کردن؛ سوم) افاضه یا تجلی. به عبارتی دیگر، می‌توان این سیر را فرایند تنزل تجلی به طرف زمین و بالا رفتن دوباره در شکل مرکوری معرفی کرد. مرکوری در نمایشنامه‌های رمزی به عنوان «دنيس قدیس» معرفی می‌شود او در عین حال، نقش یک مشاور فریبکار را به عنوان مشاور شاه هرود بازی می‌کند که در آگوستین در تعبیری قرون وسطایی، وی را شیطان نامید. هرمس در معرفت‌شناسی شهودی نیز گاهی

به صورت قهرمانی در یک رؤیا ظاهر می‌شود تا صورت خودش را به عنوان پلوتون و مارس حفظ کند (Ibid, 29). او در اسطوره‌های یونانی به شکل یک پیامبر و سخنگوی خدایان مطرح شده است، چارلز بوداین از او به عنوان خدای عدالت یاد می‌کند. همچنین، مرکوری پیام‌آور ژوپیتر نامیده شده که آمده تا ادبیات را از زندان آرگوس یعنی شب عقلانی نجات دهد؛ او پرچین‌ها را می‌شکند، راه‌ها را، آزاد می‌کند و معرفت را که به وسیله نظم عقلانی آرگوس، زندانی شده، آزاد می‌سازد. به هر حال، این مرکوری است که روح جدید اومانیسیم غربی را عرضه می‌کند (Ibid:34-35).

آنتوین معتقد است معرفت‌شناسی مدرنیته را اسطوره هرمس شکل داده است او می‌نویسد:

در اسطوره‌ها آمده که "پانارج" نه تنها دارای سنت جادوی هرمسی است بلکه هم‌چنین مانند هرمس انسان‌گرا است و این به خاطر کیمیاگر بودنش نیست بلکه او ادعا می‌کند که مالک سنگ فلسفی است. هنگامی که فی‌چینو هرمس را «اولین متکلم» نامید راهی را آماده کرد که با مرکوری شروع شد و با افلاطون به اوج رسید و به این ترتیب تبارشناسی فلسفی به صورت زیر شکل گرفت: ابراهیم، نوح، زرتشت، موسی، هرمس، برهمن، درویدها ، داوود، ارفئوس، فیثاغورث، افلاطون، سیبیل‌ها (Ibid:38-39).

هرچند امروزه پرومته پایه‌گذار علم جدید معرفی می‌شود اما بدون معرفت‌شناسی حتی علم نیز ناقص است و هرمس‌گرایان رنسانس مطالعه اسطوره‌ها را کلید فهم هنر، شعر و نیز علم و تکنولوژی و به عبارتی دیگر، از لوازم معرفت‌شناسی می‌دانستند. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که معرفت‌شناسی انسان‌گرایانه غربی مبتنی بر اسطوره‌های باستانی یونان می‌باشد. (Ibid: 65) براساس عقل هرمسی طبیعت در بردارنده تکرهای جسمانی است و این امر که از علم هرمسی برآمده فرهنگ مدرن آلمانی را متأثر کرده است. این ایده تنظیم شده به وسیله اشپنگلر حکایت از آغاز تکرگرایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در کنار ایده رشد و پیشرفت دارد. عقل هرمسی، همچنین، یک اصل تمثیل یا مشارکت در نیروهای هستی را به ضرورت علی ارسطویی اضافه می‌کند. (Ibid:68-69).

در گفتگو میان فادروس و سقراط، بر این مسئله تأکید شده که ذهن مرد قوی تابع احساسات نیست و او با نامعقولیت‌های موجودات غول‌آسا مبارزه می‌کند زیرا نباید وقت مرد برای این چیزهای احمقانه تلف شود؛ از آنچه طبق طریقه دلفی، شهودی است نمی‌توان

برای دیگران سخن گفت بلکه باید دربارهٔ اعتقادات عمومی مردم با استفاده از عقل ایشان سخن گفت و به‌جای صرف وقت در مورد هیولاهای پیچیده و غول‌های وحشی می‌توان از موجودات رامی که از طبیعت لذت می‌برند. حکایت کرد. (muller:2).

### بررسی تحلیلی معرفت‌شناسی

۱. معرفت‌شناسی انسان‌گرایانهٔ مدرنیته حاصل چرخش رنسانس به‌طرف اسطوره‌های انسان‌محور یونان باستان است.
۲. در عصر خدایان، خرد و حکمت یونان باستان مبتنی بر معرفت خیر و شر بود.
۳. استادان خرد اولیه منجمانی بودند که براساس تفأل زدن به علم خدایان کسب آگاهی می‌کردند.
۴. حکمت در دورهٔ دوّم و سوّم اسطوره‌ها به‌معنای معرفت اشیاء الوهی، یعنی مابعدالطبیعه به‌کار می‌رفت؛ در این مرحله، عقل انسان ملاک آگاهی بود و ایدهٔ خدا روشن‌کنندهٔ ذهن تلقی می‌شد.
۵. مبانی معرفت‌شناسی مدرنیته در دورهٔ رنسانس زیر تأثیر نظریهٔ پروتاگوراس، یعنی «انسان میزان اشیاء است» شکل گرفت.
۶. مدرنیتهٔ غربی زیر تأثیر رویکرد افلاطون است که وی متأثر از اسطوره‌های یونان باستان بود.
۷. لوگوس به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین کلیدواژه‌های معرفت‌شناسی مدرن با دیکه، یعنی خدای اسطوره‌ای عدالت در ارتباط است و لذا در تعریف حق و باطل، معرفت خیر و شر در اسطوره‌های یونانی نقش اساسی دارد.
۸. نظریهٔ معرفت‌شناسانهٔ وظیفه‌گرایی و حق طبیعی رواقیان، که در وضع قوانین پایدار اخلاقی و بعدها در کانت به اوج خود رسید، زیر تأثیر لوگوس هراکلیتوس و انرژی طبیعت بود و ایشان قواعد عقلانی را نشأت گرفته از عقلانیت طبیعت‌گرایانهٔ زئوس می‌دانستند که تفکر ایشان علاوه بر تأثیرگذاری بر عقل عملی کانت، بر سکولاریسم اخلاقی اسپینوزا نیز تأثیر فراوان گذارد (Arrington, 1998: 121).
۹. نظریهٔ معرفت‌شناسانهٔ پروتاگوراس به نسبیّت‌گرایی مدرنیتهٔ غربی منجر شد.

۱۰. اسطوره‌شناسی یونانی یک نظام منسجم قابل فهم را مطرح می‌کند که در انسجام کلیت نظام معرفتی مدرنیته مؤثر بود.

۱۱. بازگشت مردان دوره رنسانس به ادبیات و هنر اسطوره‌های باستانی یکی از عوامل شکل‌گیری نظام معرفتی مدرنیته براساس اسطوره‌ها شد. هم‌چنین معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه دوره مدرن را می‌توان زیر تأثیر تجربه‌گرایی اسطوره‌های یونانی تلقی کرد. به این ترتیب می‌توان معرفت‌شناسی رنسانس و به تبع آن مدرنیته را احیاءکننده روح هلنی و مبتنی بر آن دانست.

۱۲. دوره رنسانس و به تبع آن مدرنیته هرچند برخی مبانی مابعدالطبیعی از قبیل طبیعت‌انگاری و انسان‌نگاری خدا را از دوره خدایان اسطوره‌های اخذ کرده بود اما زیر تأثیر عصر پهلوانی و عصر مردان اولیه قرار داشت و انسان‌گرایی مبتنی بر ارزش‌های دو عصر مزبور در رگ‌های مدرنیته جریان داشت، تواضع نسبت به مذهب و خدا در آموزه‌های معرفت‌شناسانه سیاست، فرهنگ و فلسفه مدرنیته جایی نداشت و ارزش انحصاری به عقل انسانی داده شده بود.

۱۳. هرمنوتیک عقلانی‌شده اسطوره‌های یونانی هرمنسی در نظریه‌های معرفت‌شناسانه سقراط و اپیکوریان - به عنوان پیش‌زمینه‌های مدرنیته - تأثیر بسیاری داشت.

۱۴. بوکاچیو و پترارک، از بنیان‌گذاران رنسانس، شدیداً زیر تأثیر هرمنوتیک انسان‌گرایانه مرکوری یا هرمس در حوزه معرفت‌شناسی بودند.

۱۵. هرمس‌گرایان رنسانس مطالعه اسطوره‌های یونانی را کلید فهم هنر، شعر، علم و تکنولوژی و به بیانی دیگر، کلید معرفت‌شناسی می‌دانستند.

## ب) روان‌شناسی

روان‌شناسی مدرنیته غربی از جمله معرفت‌هایی است که براساس نظریه ناخودآگاه جمعی و ناخودآگاه فردی به شدت زیر تأثیر اسطوره‌های یونان باستان است. چنانچه عقده ادیپ در نظریه روان‌شناسانه فروید بر این ادعا صحنه می‌گذارد. توضیح آنکه فروید یک مفهوم زیست‌شناختی فراتاریخی از انسان تولید کرد و در این راه از اسطوره‌شناسی یونانی جهت بیان ایده‌های سرکوب‌شده استفاده نمود. تعبیر رؤیاها پایه تفسیر فرویدی از اسطوره است و لذا مفهوم فرویدی رؤیا نشان‌دهنده اهمیت ریشه‌ای اسطوره در تعبیر عنصر فردی است. (Caldole, 1990).

چیلدرز معتقد است عقده ادیپ فروید - به‌عنوان مبنای روان‌تحلیلی دوره مدرن - براساس اسطوره‌های خدایان یونان باستان طراحی شد و نیز ترس از اختگی، که در این نظریه، ریشه همه مشکلات روانی معرفی گردید، میراث برخی اسطوره‌های یونانی بود که عضو مردانه را به‌عنوان نشانه فراوانی و حاصلخیزی تقدیس می‌نمودند، به‌هرحال، فروید انسان را تا فروترین حد یک جانور غریزی که متناسب با اسطوره‌های باستانی یونان بود، تنزل داد؛ این تلقی از انسان رشدنیافته عصر مردان اولیه حکایت می‌کرد که به گفته ویکو کاملاً خام، ناپخته و غریزی بودند. با این وصف، محتوای سخیف اسطوره ادیپ به‌عنوان قالب ضمیر ناخودآگاه فردی تحول چشمگیری در روان‌تحلیلی دوره مدرن ایجاد کرد که به‌وسیله روان‌تحلیلان بعدی مانند کارل یونگ به طرح نظریه ناخودآگاه جمعی منجر شد. شخصیت اسطوره‌ای ادیپوس به‌طور ناآگاهانه‌ای پدرش «لائوس» را می‌کشد و با مادرش «جوکاستا» ازدواج می‌کند. فروید معتقد است عقده ادیپ میان سال‌های سه تا پنج زندگی کودک ظاهر می‌شود؛ در این حال کودک به مادرش میل جنسی پیدا می‌کند و تمایل به مرگ پدرش دارد. (Childers, 1995) فروید در این باره می‌نویسد: «قضا و قدر ادیپ، ما را حرکت می‌دهد زیرا کاهن (عقل کل) قبل از تولد ما را نفرین کرد. بنابراین، سرنوشت همه ما این است که برای هدایت کردن اولین غریزه جنسی به‌طرف مادرمان کشیده شویم و اولین تنفرمان از پدرمان باشد چنانکه آرزوی قتل او در رؤیاهایمان، ما را از این تنفر مطمئن می‌کند. (Freud, 1950:296) متفکران امروزی معتقدند عقده ادیپ دو قطب دارد که قطب مثبت به تنفر از پدر و تمایل جنسی به مادر اشاره می‌کند و قطب منفی به تنفر از مادر و عشق به پدر، که بر این اساس، روان‌تحلیلی به‌گونه‌ای آسیب‌شناسانه در مورد تمایلات سرکوب‌شده ناخودآگاه ادیپ در ضمیرهای بالغان تحقیق می‌کند. (Childers, 1995) و اما در نظریه یونگ، عقده ادیپ فقط به تجربه فرزندان پسر مرتبط است و عقده «الکترا» در مورد فرزندان دختر مطرح می‌شود که بر آن اساس دخترها مادرهایشان را به‌عنوان رقیب عشق پدرانشان نسبت به خود ملاحظه می‌کنند.

فروید پایداری موفق عقده ادیپ را کلید توسعه نقش‌های جنسیتی و هویت تلقی کرد. او نزاع‌های پسران و دختران را نتیجه اضطراب اختگی برای مردان و حسادت ناشی از اختگی برای زنان دانست. فروید، هم‌چنین، معتقد بود که پایداری غیرموفق عقده ادیپ می‌تواند باعث روان‌نژندی، میل جنسی به کودکان و گرایش به هم‌جنس‌ان شود. سیمون بلاس

(Simon Blass, 1991: 43) شش مرحله توسعه را برای تفکر فروید در مورد عقده ادیپ مشخص می‌کند:

**مرحله اول:** فروید به دنبال مرگ پدر در ۱۸۹۶ و مطالعه اسطوره ادیپ اثر سوفوکلز تا ۱۹۰۹ از واژه «ادیپوس» استفاده می‌کند اما در این مرحله عقده ادیپ مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

**مرحله دوم:** فروید از ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۴ به وجود آرزوهای ادیپی در عقده مرکزی هر روان‌نژندی اشاره می‌کند و برای اولین بار در ۱۹۱۰ از اصطلاح «عقده ادیپ» استفاده می‌کند.

**مرحله سوم:** فروید از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ از آرزوی زنا با محارم سخن می‌گوید.  
**مرحله چهارم:** مرحله کامل شدن عقده ادیپ از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ می‌باشد که در این مدت ملاحظات دوجنس‌گرایی در آثار فروید آشکارتر می‌شود. در این زمان، فروید شروع به استفاده از اصطلاح «عقده کامل ادیپ» می‌کند.

**مرحله پنجم:** فروید از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱، نظریه ادیپی را برای اصطلاحات دینی و فرهنگی به کار می‌برد.

**مرحله ششم:** فروید از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸، به عقده ادیپ در زنان توجه بیشتری می‌کند فروید معتقد بود که آرزوهای ادیپی در زنان ذاتاً بیان‌گرایش جنسی به مادر می‌باشد. در ۱۹۲۵ او این سؤال را طرح کرد که چگونه زنان بعدها این تمایل را ترک می‌کنند و تمایلات جنسی‌شان را به پدرشان اختصاص می‌دهند (Appignanesi & forrester, 1992). فروید اعتقاد داشت که این امر از ناامیدی دختران از اکتشاف مردانگی در مادرانشان ریشه می‌گیرد. درعین حال، اسلیپ (Slip, 1993: 95) اشاره می‌کند که در هیچ‌یک از مجموعه آثارهای فروید بحثی از مادرکشی نمی‌شود. نظریه نهایی فروید درباره جنسیت زنانه در مقدمه سخنرانی او «درباره روان‌تحلیلی»، در ۱۹۹۳، شکل گرفت وی در این نظریه از تأثیرات مختلف حسادت اختگی در زنان بحث کرد.

یونگ با تأثیرپذیری از عقده ادیپ فروید در مورد تمایل دختران به پدرانشان و پرخاشگری نسبت به مادرانشان، به عقده «الکترا» دختر آگامنون اشاره کرد که قصد داشت مادرش را بکشد زیرا در قتل پدرش مشارکت کرده بود، درحالی‌که عقده الکترا قسمتی از نظریه روان‌تحلیلی فروید نیست. به این ترتیب، تئوری عقده ادیپ که مبتنی بر محتوای مطالعات «خود - تحلیل» فروید بود متناسب با مطالعات مردم‌شناسانه توتمیستی

طراحی شده بود. براساس نظریه فروید پسر قواعد صادرشده به وسیله پدرش را درونی می‌سازد و به این ترتیب «نفس برتر» به وجود می‌آید و پدر هیئت تشخیص پسر می‌شود و لذا فرزند پسر تلاش می‌کند تا مردانگی‌اش را حفظ کند و پس از گذراندن سال‌های اوّل زندگی که به مادر میل جنسی داشت توجه جنسی‌اش به سایر ابژه‌های شهوانی جلب می‌شود. (Jung, 1960: 277-278)

یونگ رویکرد روان‌تحلیلی را از منظری فراتاریخی به وسیله نظریه‌اش درباره «ناخودآگاه جمعی» و صورت‌های ازلی (مثالی) گسترش داد. طبق نظر یونگ، عناصر ساختاری شکل‌دهنده اسطوره در روان ناخودآگاه جمعی موجود هستند چنان‌که در رؤیاهای انسان جنبه ناخودآگاه هر حادثه‌ای به وی الهام می‌شود که این تصویر رؤیایی، یک عملکرد عقلانی نیست بلکه تصویری نمادین است که روانشناسان آن را تأیید می‌کند اما فلاسفه منکر حقانیت چنین تصویری هستند، زیرا معتقدند لازمه معرفت «تشخص شناخت در یک فرد است»، در حالی که ضمیر ناخودآگاه عمومی میراث مشترک و انکارناپذیر همه انسانیت است و لذا معرفت کنونی انسان‌ها بیش از آن‌که مولود شناخت فردی باشد زاینده روان جمعی بشریت است. (jung, 1964: 23-24).

ملاحظه می‌شود سیر روانشناسی دوره مدرنیته کاملاً زیر تأثیر اسطوره‌های یونان باستان می‌باشد. علاوه بر تأثیرپذیری روان‌شناسی مدرنیته از اسطوره ادیپ و الکتر، همچنین اسطوره پهلوان نیز نقشی اساسی در شکل‌گیری جریان روان‌شناسی مدرنیته غربی داشته است؛ توضیح آنکه اسطوره پهلوان مشترک‌ترین اسطوره شناخته شده در جهان است که هم در دوره کلاسیک یونان و روم یافت می‌شود و هم در شرق دور در میان قبایل بدوی معاصر وجود داشت. شخصیت پهلوانان اسطوره‌ای، به این ترتیب، هم در ناخودآگاه فرد تأثیرگذار است و هم در هویت و ناخودآگاه جمعی مؤثر می‌باشد. این اشکال خداگونه در حقیقت بازنمایی‌های نمادین از روان و هویت کلی هستند که زمینه به وجود آمدن قدرتی می‌شوند که براساس تلقی روان‌شناسانه، خوشتن (Ego) شخصی فرد فاقد آن است و نقش خاص آن اشکال خداگونه نشان می‌دهد که اسطوره پهلوانی موجب آگاهی فرد از قوت‌ها و ضعف‌های خود می‌باشد. اما فرد با ورود به مرحله بلوغ زندگی، ارتباطش را با اسطوره پهلوانی از دست می‌دهد و مرگ نمادین پهلوان در رؤیاهای شخص، آغاز مرحله بلوغ وی می‌شود. بنابراین، تصویر اسطوره‌ای پهلوان عکس‌العمل‌های هر مرحله از تکامل شخصیت انسانی را ارائه می‌دهد.

هرمس‌گرایی در روان‌شناسی غربی، به‌وسیلهٔ یونگ نفوذ کرد که براین‌اساس تأثیر صورت متکثر هرمس که با جوهر واحدش ترکیب یافته به انسان اجازه می‌دهد تا حقانیت جوهری هرمس را در صورت‌های مختلف تبدلات و ارتباطات با عالم و با معرفت مشاهده کند. (Antoin, 1995: 63)

الیاده می‌نویسد: اسطوره‌های باستانی به‌عنوان مهم‌ترین شکل تفکر جمعی موجب کامل شدن تاریخ می‌شوند که این امر در بطن جهان مدرن حفظ شده است. بنابراین، نمادهای اسطوره‌ای هرگز ناپدید نمی‌شوند بلکه فقط به تناسب زمان تغییر شکل می‌دهند. (Eliade, 1960: 27) چنانچه در ناخودآگاه فردی و جمعی انسان‌ها، که به‌وسیلهٔ تفسیر رؤیاهایشان کشف می‌شود، نه‌تنها غول‌ها، بلکه خدایان مذکر، مؤنث، پهلوانان و پریان مسکن گزیده‌اند. (Mac Intyre, 1972: 345).

لذا می‌توان گفت بسیاری از معلومات باستانی به‌جای آن‌که تفسیر کیهانشناسانه شوند باید به‌طور روانشناسانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. براین‌اساس می‌توان تبارشناسی خدایان را، چه در جنبهٔ مرکزی و درونی و چه در افق محدودکنندهٔ روح انسانی، ارائه‌کنندهٔ یک امر گذرا در تاریخ تحول آگاهی و یک میراث روحانی، دائمی و نمادین، متناسب با ساختار روانی انسان دانست. حال این سؤال مطرح است که آیا قضایای باستانی شایستگی آن را دارند که در روزگار کنونی به‌عنوان بازنمایی‌های عالم کبیر موجب انکشاف انسان یعنی عالم صغیر شوند؟ آیا این تصویرها علائم مقدس خدایانی هستند که در اطراف جهان نشسته‌اند و احکام اخلاقیشان را برای انسان‌ها نازل کرده‌اند یا اینکه در صورتی تجسمی به‌طرف انسان نزول می‌کنند و دوباره به طرف آسمان پرواز می‌کنند؟ و یا اینکه این‌ها حافظان نمادین نوعی از حقوق طبیعی یا فوق طبیعی هستند که به معنا و سرنوشت انسان کیفیت می‌بخشند و درعین حال، انسان را به پایان مناسبت راهنمایی می‌کنند. آیا آن اسطوره‌ها معنای عوالم عالم صغیر هستند؟ و از این رو، شاید روش مرموزی به‌عنوان عوالم کبیر باشند؟ یا اینکه در مورد آن‌ها فقط باید به‌عنوان عملکردهای یک صورت فرهنگی انسانی و یا یک اعتبار روان‌شناسانه کلی - که به‌طور اجتماعی تعیین یافته - قضاوت کرد؟ (campbel, 1973: 120-129).

براساس آنچه در این بخش گذشت اسطوره‌های یونان باستان در ناخودآگاه فردی و جمعی مدرنیته غربی خود را به‌صورت نمادین اظهار می‌نماید. اما این امر اختصاص به تمدن جدید غربی ندارد بلکه تمامی فرهنگ‌ها و جوامع براساس نظریهٔ ناخودآگاه فردی فروید و ناخودآگاه جمعی یونگ متأثر از مبانی اسطوره‌ای خویش هستند.

## بررسی تحلیلی روان‌شناسی

۱. تلقی‌های حیوانی و جنسیتی محض که در نظریه عقده ادیپ فروید رخ نمود یادآور عصر اسطوره‌های انسان اولیه است که در اوان کودکی بشریت قرار داشت و فرمانروایش غرایز حیوانی بود، بازگشت به دوران ناپختگی و کودکی انسانیت، منجر به یک روان‌شناسی و روان‌تحلیلی تک‌بعدی شد که در نتیجه چنین رویکردی سایر ابعاد روانی انسان برای سال‌های طولانی مغفول واقع شدند و تلقی جنسیتی فروید در نظریه عقده ادیپ جریان‌های اجتماعی - فرهنگی و دینی مدرنیته را نیز زیر تأثیر قرار داد.
۲. یونگ با طرح نظریه ناخودآگاه جمعی و صورت‌های مثالی تا حد زیادی از نظریه جنسیتی فروید عبور کرد؛ امّا، به‌هرحال، خاستگاه اندیشه یونگ نیز مانند فروید جاری‌شدن اسطوره‌ها در ناخودآگاه انسان بود با این تفاوت که یونگ به بُعد مثالی صور اسطوره‌ای توجه می‌کرد و از ناخودآگاه جمعی سخن می‌گفت و لذا شناخت جمعی مبتنی بر صور مثالی اسطوره‌ای را مکمل شناخت و معرفت عقلانی می‌دانست. یونگ، به‌هرحال، با گذر از فردیت فرویدی به هویت جمعی انسان توجه نمود.
۳. اسطوره یونانی دیگری که می‌توان آن را در روان‌شناسی مدرن غربی مؤثر دانست اسطوره انسان‌گرایانه هرمس یا مرکوری است که شخصیت چندگانه و واسطه‌ای‌اش الهام‌بخش نظریات جامعه‌شناسانه مدرن شد.

## خداشناسی

خدایان اسطوره‌های یونانی خصوصیات کاملاً انسانی داشتند و تنها تمایزشان فناپذیری‌شان بود. هزیود بیش از سایر اسطوره‌پردازان به تبارشناسی خدایان توجه کرده است. اسطوره خلقت در یونان باستان تلاش می‌کند تا اصل عالم را توضیح دهد و عالم را برای انسان‌ها قابل درک سازد (10: Klatt-Brazouski). طبق این افسانه خارج از خلأ، ژرفنای زمین پدیدار شد و بعضی وجودهای الهی اولیه مانند: اروس،

۱. Eros خدای عشق مادی و نیز نیروی خلاق طبیعت که اولین روفور برای تولد و نظم اشیاء در کیهان می‌باشد.

آبیس<sup>۱</sup> و اربوس<sup>۲</sup> پدیدار شدند. ارانوس<sup>۳</sup> (آسمان) زمین را بارور کرد و از آن وحدت، ابتدا تیتان‌ها<sup>۴</sup> متولد شدند که عبارت بودند از: شش مرد و شش زن (اوتونوس<sup>۵</sup>، کوئوس<sup>۶</sup>، کریوس<sup>۷</sup>، هیپیون<sup>۸</sup>، یاپتوس<sup>۹</sup>، تیا<sup>۱۰</sup>، رئا<sup>۱۱</sup>، منموسین<sup>۱۲</sup>، فوئب<sup>۱۳</sup>، تتیس<sup>۱۴</sup> و کروئوس<sup>۱۵</sup> سپس سیکلوپس<sup>۱۶</sup> یک چشم و هاندرد هاندرد متولد شدند. کروئوس مکار و حقه‌باز که جوان‌ترین و تندخوترین فرزندان زمین بود، پدرش را عقیم کرد و حاکم خدایان شد و سپس با همسرش، که خواهرش رئا بود تیتان‌ها را به‌عنوان دربارانش برگزید. این طرح پدر- پسر تکرار شد. پس‌از آن که کروئوس به پدرش خیانت کرد ترسید فرزندانش همان را به سرش بیاورند و لذا هر زمان رئا فرزندی می‌زاید کروئوس آن را می‌خورد و رئا که از او متنفر شده بود زئوس را پنهان کرد و زمانی که زئوس رشد کرد با کروئوس برای پادشاهی خدایان کشمکش کرد. عاقبت زئوس با کمک سیکلوپس پیروز شد و کروئوس و غول‌ها را به زندان انداخت. در این هنگام اورفئوس، که هم شاعر و هم خواننده آسمانی بود، تلاش کرد تا طوفان‌ها و دریاها را آرام کند و قلب‌های سنگی خدایان زیر زمین را با دعوت هرمس به هیجان آورد.

۱. Abyss (tarturos) یکی از خدایان که به پایین‌ترین قسمت زمین آمده که انسان‌ها پس از مرگ جهت پاداش یا مجازات به آن‌جا فرستاده می‌شوند.
۲. Erebus خدای تاریکی.
۳. Uranus یا پدر آسمان.
۴. Titans نژاد خدایان قدرتمند که در طول عصر طلایی اسطوره‌ای حاکمیت داشتند.
۵. Oceanus اقیانوسی که دور‌تادور عالم را فرا گرفته بود.
۶. Coeus قطب آسمانی که به‌دور آن آسمان‌ها می‌گردند.
۷. Crius خدای ستارگان و باده‌ها.
۸. Hyperion خدای نور و روشنایی.
۹. Iapetus پدر اطلس، پرومتوس و اپی‌متوس حاکم زیرزمین در طول عصر طلایی.
۱۰. Theia خدای مؤنث تور درخشان آسمان آبی و روشن.
۱۱. Rhea مادر خدایان مذکر و مؤنث المپ.
۱۲. Mnemosyne خدای مؤنث خاطره، یادآوری و مخترع زبان و کلمات.
۱۳. Phoebe خدای مؤنث پیشگویی و الهام.
۱۴. Tethys خدای مؤنث دریا.
۱۵. Cronus خدای زمان.
۱۶. Cyclopes یکی از سه موجود عظیم‌الجثه که صاعقه زئوس را تهیه می‌کردند تا خدایان با استفاده از صاعقه‌ها به‌عنوان سلاح از تیتانها دفاع کنند.

طبق اسطوره‌شناسی یونان باستان بعد از تیتان‌ها دوازده الهه یونانی به‌وجود آمدند که به حاکمیت زئوس در بالای کوه المپ اقامت داشتند و علاوه بر این دوازده خدای الهی، خدایان متنوع یونانی‌ها عبارت بودند از: بزخدا، خدای عمومی<sup>۱</sup>، خدای ارواح رودخانه، خدای چشمه‌ها، خدای ارواح درختان، خدای دریاها و رودخانه‌ها. علاوه بر خدایان، قدرت‌های تاریک زیرزمین یا الهه‌های انتقام نیز در تصور یونانیان باستان وجود داشتند تا مجرمان را از اعمال خلاف بازدارند (Greek Religion, 2002).

در تنوع گسترده اسطوره‌های خدانشناسانه یونانی الهه‌های بومی برای مردم یونان به‌صورت اجسام مادی اما آرمانی تصور می‌شدند چنان‌که بورکرت معتقد است خدایان یونانی، انتزاعی یا به‌صورت ایده‌ها و مفاهیم نبودند بلکه تشخیص انسانی داشتند (Burket, 2010: 182). خدایان باستانی یونان توانائی‌های خیالی داشتند، بیماری‌ها و صدمات در ایشان راه نداشت و تنها در شرایط غیرمعمولی ممکن بود دچار فنا شوند که این فناپذیری با استفاده دائمی از غذا و شرابی که خون خدایان را در رگ‌هایشان تجدید می‌کرد جبران می‌شد (Miles, 1999: 38).

در یونان باستان هر خدایی از تبار خودش ایجاد می‌شد و همین امر منجر به متفاوت بودن علائق خدایان منجر می‌گردید. هر خدایی به‌وسیله نام و صفات از دیگر خدایان متمایز بود؛ مثلاً، آپولو<sup>۲</sup> در شعائر یونانی رهبر خدایان است. گاهی یونانیان تصور می‌کردند خدایان دارای جنبه‌های خاص زندگی هستند مثلاً، آفرودیت خدای مؤنث عشق، زنانگی و زیبایی، آرس خدای جنگ، حادس خدای مرگ، و آتنا خدای مؤنث خرد و شجاعت بود (Stoll, 2000: 20). بعضی الهه‌ها مانند آپولو و دیونیوسوس<sup>۳</sup> آمیخته‌ای از صفات و افعال مختلف بودند در حالی که خدایانی مانند هستیا فقط خدای خانه و هلیوس فقط خدای خورشید بودند.

در اسطوره‌های یونانی آمده که در عصر خدایان انسان‌ها وجود نداشتند اما پس از به‌وجود آمدن انسان‌ها دخالت بلامنازع خدایان در امور به‌واسطه انسان‌ها محدود شده بود. اسطوره‌های مربوط به روزهای اولیه جهان، که در استعاره‌شناسی‌های اووید آمده است،

۱. Godpan هم‌چنین خدای چوپان، گلوله‌های پشمی، شکار و موسیقی روستایی.

۲. Apollo خدای نور، خورشید و حقیقت.

۳. Dionysus خدای شراب.

معمولاً دو گروه هستند: قصه‌های عشق و قصه‌های مجازات (88: miles, 1999). قصه‌های عشقی غالباً در بردارنده زنا با محارم، اغفال یا تجاوز به عنف به یک زن فناپذیر توسط یک خدای مذکر است که باعث به وجود آمدن پهلوانی می‌شد که نیمه‌خدا و نیمه‌انسان بود که این داستان‌ها معمولاً پایان‌های غم‌انگیزی دارند (Ibid: 39).

در موارد کمی، خدای مؤنث با یک مرد فناپذیر درمی‌آمیزد همان‌گونه که در سرود هومری، آفرودیت با توسل به دروغ با پهلوان «آچیزس» درمی‌آمیزد که از آن‌ها «آئیس» پهلوان جنگ تروی به وجود می‌آید (Homeric Hymn to Aphrodite, 75-109) (<http://courses.dce.harvard.edu/~clase116/TxT-aphrodite.html>)

اسطوره‌های مجازات خدایان در مورد خطاکارانی مانند پرومته است که آتش را از خدایان المپی دزدید یا در مورد تانتالوس می‌باشد که شراب و غذای خدایان را از میز زئوس سرقت کرد و به زبردستانش داد تا اسرار خدایان برایشان آشکار شود. به این ترتیب، هنگامی که پرومته یا لیکائون<sup>۱</sup> مصنوعات بشری را اختراع می‌کنند، یا دمتر<sup>۲</sup> که کشاورزی و اسرار آن را به تریپتولموس یاد می‌دهد و یا وقتی که مارس‌یوس حکیم و هنرمند به نزاع موزیکال با آپولو داخل می‌شود داستان‌های مجازات خدایان شکل می‌گیرد و لذا می‌توان گفت حوادث اسطوره پرومته نقطه عطفی میان تاریخ حاکمیت خدایان و تاریخ حاکمیت انسان است.

نقش مبنایی اسطوره‌ها در تفکر عقل‌گرای غربی از آن‌جا آغاز شد که سقراط اسطوره‌های خدایان و پهلوانان را به عنوان پدیده‌های فلسفی تبیین کرد و اوهمریست‌های اسطوره‌ای به عنوان شخصیت‌های تاریخی - عقلانی شناخته شدند. هم‌چنین سقراطیان و نوافلاطونیان دلالت‌های اخلاقی را با رویکردی لغت‌شناسانه تا اسطوره‌های یونانی ردیابی کردند و نیز اپیکوریان با توسل به اسطوره‌شناسی لوکرتیوس ترس‌های خرافاتی را از ذهن‌های شهرنشینان بیرون کردند.

آگوستین در «شهر خدا» استدلال می‌کند که هرچند انسان خرافی از خدایان می‌ترسد اما شخص مذهبی خدایان را به عنوان الگوهای کامل و مقدس می‌شناسد (Walsh, 1997). او در اثرش سه نوع از خدایان را مشخص می‌کند:

۱. Lycaon شاه ستمگر و بیرحم آرکادیا.

۲. Demeter خدای مؤنث کشاورزی.

**خدایان طبیعت:** انسان‌نگاری یا تشخیص پدیده‌هایی مانند باران و آتش؛  
**خدایان شعرها:** ابداع‌شده به وسیله شاعران دوره گرد غیراخلاقی برای ایجاد شور و اشتیاق؛

**خدایان شهرها:** ابداع‌شده به وسیله قانون‌گذاران خردمند برای آرامش بخشیدن و آگاهی توده مردم. (Hamilton, 1969: 22)

با بررسی اجمالی اسطوره‌های خدایان دانسته می‌شود که یونانیان خدایان را خالق عالم نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند دنیا خدایان را خلق کرده است زیرا قبل از خدایان آسمان و زمین شکل گرفته بودند. در این تبارشناسی، خدایان مسن‌تر مهم‌ترین خدایان بودند. در بیان دیگری می‌توان خدایان را غول‌هایی (Titans) دانست که والدین اولیه انسان‌ها بودند، برای مثال، کروئوس که در لاتین، ساترن نامیده می‌شود حاکم بر غول‌های (خدایان) دیگر بود تا اینکه پسرش زئوس او را از تخت به زیر کشید و قدرت را به خود اختصاص داد. رومی‌ها عقیده داشتند هنگامی که ژوپیتر یا زئوس بر تخت نشست ساترن آماده پرواز به ایتالیا شد و عصر طلایی را به عنوان زمان صلح و شادی کامل به وجود آورد. سپس زئوس و برادرانش برای مشخص کردن سهمشان از عالم قرعه‌کشی کردند که در نتیجه دریا از آن حاکم برتر، یعنی زئوس شد که خدای آسمان، باران و ابرها بود و رعد و برق و صاعقه‌های مهیب به فرمان او بودند. در ایلید آمده زئوس به خانواده خدایان گفت: «من از همه شما تواناتر هستم» بنابراین شما نمی‌توانید مرا از تخت پایین بکشید؛ با این وصف، قدرت و علم در او جمع نشده بود او فقط قادر بود اما عالم نبود و لذا در ایلید آمده که پوسیدون و هرا او را فریب دادند و پوزیدون خدای دریا شد. زئوس عاشق زنان می‌شد و دائماً به همسرش خیانت می‌کرد وی شکوه و جلال فراوانی داشت. چنان‌که در حماسه ایلید هومر آمده است که آگاممنون<sup>۲</sup> در عبادتش می‌گوید: زئوس با شکوه‌ترین و بزرگ‌ترین خدای طوفان و ابرهاست که در آسمان‌ها زندگی می‌کند. در اسطوره‌های یونانی اراده زئوس به وسیله صدای خش‌خش برگ‌های بلوط آشکار می‌شد که کاهنان آن را تفسیر می‌کردند. (ibid:27) اما هرمس در میان خدایان المپی از همه باهوش‌تر و زیرک‌تر بود؛ هم‌چنین او استاد دزدی بود چنان‌که در اسطوره‌ها آمده است که هرمس رمه‌های آپولو را دزدیده بود و زئوس او را مجبور کرد تا

۱. خدای مؤنث زنان و ازدواج.

۲. پادشاه میسنا و فرمانده یونانیان در جنگ تروا.

آن‌ها را برگرداند. اما هرمس به وسیله شعر غنایی که اختراع کرده بود، باعث فراموشی آپولو شد و سپس رمه‌ها را از لاک یک لاک‌پشت خارج کرد و از این جاست که هرمس در اسطوره‌های یونانی به عنوان خدای شعبده‌بازی نیز معرفی شده است؛ این خدای زیرک و باهوش، هم‌چنین خدای تجارت، بازار و حافظ تجار بود. علاوه بر توانایی‌های ذکر شده، هرمس، هم‌چنین راهنمای باوقاری بود که جان‌های مردگان را به طرف خانه آخرتشان هدایت می‌کرد. (Ibid: 33) خدای اسطوره‌های دیگر، خدای عشق (اروس<sup>۱</sup>) بود که خانه‌اش را در قلب مردان می‌ساخت و هر قلبی که خانه‌ی اروس بود دشواری از آن زایل می‌شد. گاهی در اشعار اولیه اروس به عنوان پسر آفرودیت معرفی شده است. در برخی اسطوره‌ها اروس شیطان بدذاتی تصویر شده که هرچند قلبش شرور و بی‌رحم بود اما زبانش شیرین بود. او غالباً با چشمان بسته معرفی شده است زیرا عشق کور می‌کند (Ibid: 37) و اما نظریه‌ها درباره دیونیوسوس متفاوت است او از طرفی خدای لذت است و از طرف دیگر، خدای فاقد قلب، وحشی و درنده‌خو می‌باشد. همان‌گونه که شراب عملکردی دوگانه دارد خدای شراب نیز در اسطوره‌های یونانی دارای دو عملکرد متقابل بود. او هرچند می‌توانست مردان را جنایتکار کند اما گاهی هم ایشان را مورد الهام قرار می‌داد (Ibid: 61).

بر اساس اسطوره‌های یونان باستان در عمل خلقت، ناآشکاری تبدیل به آشکاری می‌شود و هیولاها به صورت کیهان‌ها تغییر می‌کنند. خلقت از یک مرکز آغاز می‌شود و تنوعات وجود از غیرذی‌روح به طرف ذی‌روح پیش می‌رود به این وسیله حوزه‌های مقدس خدایان به گونه‌ای نمادگرایانه به منزله مراکز عالم تلقی می‌شوند که در گذشته مبنای رمآلانی قرار می‌گرفتند که به علت انطباق شهرهای زمینی با شهرهای آسمانی، حوادث زمینی و امور مردم را بر اساس حوادث آسمانی پیشگویی می‌کردند. هم‌چنین شعائر بر اساس ساختارهای آسمانی‌شان طراحی می‌شدند پیش‌فرض شعائر و پیشگویی‌ها عبارت بودند از: هر خلقتی در عالم، فیض کیهان‌شناسانه ماتقدمش را تکرار می‌کند. در نتیجه هرچه یافت می‌شود مبنایش در مرکز عالم است (زیرا خلق از یک مرکز آغاز شده است) (Eliade, 1959: 18).

در این تلقی انسان باید همان کاری را انجام دهد که خدایان در آغاز انجام دادند (Jung, 1972: 107-108).

۱. خدای مذکر مراوده و لذت جنسی، شهوانی و عشقی.

ویکو معتقد است در مطالعات اسطوره‌شناسانه می‌توان سه نوع الهیات تشخیص داد: ظالهیات شعری که مبدأ الهیات شهری همه ملت‌های اولیه بود. الهیات طبیعی که مبدأ الهیات مابعدالطبیعه همه متافیزیسی‌ها بود. الهیات مسیحی که آمیزه‌ای از الهیات شهری و طبیعی بود که به گونه‌ای وحیانی هر سه نوع الهیات را در تفکر قدرت الهی متحد کرده بود.

براین اساس، تأسیسات انسانی با الهیات شعری شکل گرفتند زیرا به وسیله خدایان به شعرا الهام می‌شد و الهیات طبیعی به وسیله عقول جاودانه شکل می‌گرفت و الهیات وحیانی به یک اعتقاد ماوراء مادی مرتبط بود. (Vico, 1725: 72).

بررسی سیر خداشناسی در اسطوره‌های یونان باستان پژوهشگر را به ریشه‌های انسان‌گرایی مدرنیته رهنمون می‌نماید چنان‌که ورنر یگر معتقد است ارزیابی آثار سه استاد مهم تراژدی یونان باستان، آشیل، سوفوکل و اورپید، در درک رابطه اومانیسیم و خداشناسی سودمند است.

آشیل در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد می‌زیست و اندیشه‌هایش در سنت مذهبی مردم زمانه‌اش ریشه داشت. او چون پهلوانی با نیروی عظیم می‌نماید که توانش از اعتماد تزلزل‌ناپذیرش به خرد الهی حاکم بر زندگی انسان نشأت گرفته است و طبیعت غم‌انگیز زندگی بشر، حس همدردی و ترس انسانی‌اش را تحریک می‌کند.

سوفوکل از آشیل و اورپید مهم‌تر است؛ زیرا در اثر خود تعادلی تکاملی از جنبه‌های انسانی و الهی را به نمایش می‌گذارد. او در صفت شر خدادادی تردید ندارد؛ اما به آرامی در مقابل عظمت دسترس‌ناپذیری انسان برتر تعظیم می‌کند و قدرت و میل نزاع با خداوند را در خود نمی‌یابد. هنر او در عظمت دردآور و غم‌انگیز قهرمانش انسان متمرکز شده است.

اورپید هنرمند استعدادهای عظیم انسان شمرده می‌شود. او شکاک معاصر حقیقی پروتاگوراس است. مورخ این زمان توکودیدس داستان جنگ پلوپونزیایی را تنها بدان سبب که به نابودی قدرت امپراطوری آتنی‌ها و نیز اضمحلال جامعه و ایمان و اخلاق یونانی انجامید، نقل می‌کند. او طبیعت‌گرایی زمانه‌اش را دست‌اندرکار حیات واقعی نشان می‌دهد. (Aeger, 1960: 318).

به این ترتیب، می‌توان گفت از اعصار بسیار دور، در یونان باستان سه دیدگاه درباره ارتباط انسان با متعالی وجود داشته است.

اول) انسان، پهلوانی با خصال نیک خدایی است؛ اما مقهور و مغلوب اراده‌ای است که در خرد و حکمت خدایی ریشه دارد. انسان آشیلی حتی در گستره شرور خدادادی در حالتی انفعالی به سر می‌برد.

دوم) اراده آدمی از حالت تبعیت محض فراتر رفته و به تطابق نسبی با اراده الهی نائل آمده است و جنبه‌های انسانی نیز چون جنبه‌های خدایی ملاحظه شده است. سوم) نگرش طبیعت‌گرایانه که محور و مرکز جهان را اراده و خواست انسان می‌داند. طبعاً چنین جهانی دچار نسبیّت می‌شود و از هرگونه اطلاق اخلاقی تهی است. تراژدی اورپید جهان را کاملاً اومانستی و فارغ از هر نوع تبعیت و تعبد در برابر متعالی ترسیم می‌کند. (صانع‌پور، ۱۳۸۸: ۳۰).

**پروتاگوراس**، متفکر بزرگ سوفسطایی، می‌گوید:

درباره خدایان من نه می‌توانم بدانم که آن‌ها وجود دارند یا وجود ندارند و نه می‌توانم بدانم که آن‌ها دارای چه شکلی هستند؛ زیرا امور بسیاری مانع از این هستند مخصوصاً ابهام موضوع و کوتاهی عمر آدمی.

انسان مقیاس همه چیزها است: مقیاس چیزهای موجود، غیرموجود.

و چنین بود که مدرنیته غرب، الهیاتی انسان‌گرایانه را رقم زد که در هر سه رویکرد عقل‌گرایانه (دئیستی)، الحادی (آتئیستی) و وحیانی (تئستی) انسان خودبنیادانگار نشأت گرفته از اسطوره‌های یونان باستان سوزده یا فاعل‌شناسانه تلقی شد و در نتیجه میزان و ملاک خدانشناسی قرار گرفت و الهیات و دین دوره مدرن متعلق و اثره شناخت وی قلمداد گردید. در یک توسعه معنایی از محوریت انسان در اندیشه خدانشناسانه غرب می‌توان گفت تفکر انسان‌گرا در یونان باستان به دو شکل انسان‌مرکز و خدامرکز رخ نموده است؛ نوع انسان‌مرکز با جمله پروتاگوراس «انسان میزان اشیاء است» آغاز شد در نوع خدامرکز نیز افلاطون و ارسطو با تکیه بر محوریت انسان در جهان بر خدامرکزی جهان‌انسانی تأکید ورزیدند و عشق انسان به ذات متعالی خداوند را نقطه آغاز حرکت رو به کمال خواندند؛ و اما در نوع انسان‌مرکز اومانست‌های پیرو پروتاگوراس یا آتئیست و منکر وجود خداوند هستند و یا «دئیست» هستند که به علت شناخت ناپذیر خداوند؛ حواس انسانی، ارتباط با متعالی را نفی و دین طبیعی را مطرح می‌کنند چنان‌که عقل‌گرایی دکارت تصویری غرورآمیز از شخصیت مستقل انسان ارائه داد که در چنین برداشتی توسل به وحی یا هرگونه اقتدار و حجیت غیرمبتنی بر انسان محکوم شده بود. (صانع‌پور، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰).

### بررسی تحلیلی خدائشناسی

خدائشناسی اسطوره‌ای طبیعت‌گرایانه است و این امر می‌تواند از ابتدایی‌ترین مبانی دئیسم و خدائشناسی طبیعی دوره مدرن باشد. چرخش دوره رنسانس از دوره اسکولاستیک به طرف یونان باستان موجب چرخش خدائشناسی اسکولاستیکی به طرف الهیات طبیعی یا ملحدانه اسطوره‌های باستانی یونان شد.

خدائشناسی اسطوره‌ای یونان حکایت از انسان‌انگاری خدایان دارد که این امر در خدائشناسی تثبیتی دوره مدرن تأثیر گذارده است.

در اسطوره‌های یونانی اورانوس، یعنی خدای آسمان، که عامل باروری زمین است، مذکر تلقی شده و خدای زمین دارای وجودی زنانه دارد که این امر به مردانگاری خدا در الهیات دوره مدرن انجامیده است.

اسطوره‌های مشرکانه یونانی به تفکرات الحادی مدرنیته انجامید. چنان‌که کریپتاس حاکم جبار آتن قبل از حکومتش نمایشنامه‌ای با عنوان «سیسونوس» نوشت و یکی از شخصیت‌های نمایشنامه در صحنه متأثر به صراحت گفت خدایان را مردان بزرگ سیاسی ابداع کرده‌اند تا به قوانین خود اعتبار بخشند و برای اینکه مردمان را از خدایان بترسانند و از ارتکاب اعمال بد - حتی آن‌جا که گواهی وجود ندارد - مانع شوند به مردم تلقین کرده‌اند که خدایان در همه‌جا حاضر و ناظر اعمال آدمیانند.

خلافت اسطوره‌پردازان یونان به‌عنوان خلق‌کننده خدایان در تفکرات خدائشناسانه دوره مدرن از قبیل فوئر باخ، آگوست کنت، نیچه، سارتر و... تأثیر گذارد.

خدای خدایان ژئوس در اسطوره‌های یونانی به‌عنوان موجودی ترسناک و انتقام‌گیرنده ترسیم شده بود که برای مثال، در اسطوره پرومتئوس نسبت به قابلیت‌های علمی و مهارت‌های هنری و صنعتی انسان حسادت می‌ورزید و این تلقی عامل جدایی حوزه خداپرستی از علم، صنعت و هنر شد.

اراده خدایان با اراده پهلوانان اسطوره‌ای مانند ادیسه و آشیل در تقابل بود که همین امر می‌تواند زمینه تقابل اختیار و اراده انسان با خواست و مشیت‌الهی در دوره مدرن تلقی شود. علاوه بر اینکه در خدائشناسی طبیعت‌گرایانه اسطوره‌ای، هر خدایی نشانگر یکی از عوامل طبیعی بود خدایان انسان‌گونه، متناسب با غرایز انسانی از قبیل: خرد، خشم، شهوت، عشق و نیز افعال انسانی از قبیل: جنگ، بافندگی، خانه‌داری، موسیقی و چوپانی در اسطوره‌های یونانی حضور داشتند و لذا فضای غالب در اسطوره‌های یونانی فضای انسان‌گرایی و طبیعت‌گرایی بود که این امر در مدرنیته تأثیر فراوان گذارد.

نظام خداشناسی اسطوره‌های یونانی فاقد روحانیت، معنویت و عناصر ماوراءطبیعی و ماوراءمادی بود و حتی فناپذیری خدایان جهت استفاده از تنعمات و لذات مادی و غریزی ترسیم می‌شد تا جاییکه امور عشقی و روابط عاشقانه خدایان نیز به همان معنای مادی و زمینی تصور می‌گردید و این امر در طراحی مدرنیته غربی تأثیرگذار بود.

در اسطوره‌های یونانی خدایان در حال خلقت و انجام امور عالم مانند کودکان هنگام بازی ترسیم شده‌اند و همان‌گونه که یک کودک به تنهایی قادر به بازی کردن نیست یک خدا نیز نمی‌تواند تنها رها شود که این موضوع به وسیله نیچه در "تولد تراژدی" (۱۸۷۲) هشدار داده شده است. معنای این مدعا آن است که یک تمدن نباید فقط هیئت یک خدا را پرورش دهد بلکه حداقل دو خدای دیگر مانند آپولو و دیونیوسوس لازم هستند و این امر در اسطوره‌های یونانی ماقبل سقراطی مطرح بود که براساس این تلقی، یک خدایی و توحید منجر به اطلاق خطرناک فلسفی می‌شود که مانع اتصال با واقعیت خواهد شد (Antion, 1995: 75)؛ چنین رویکردی به احتراز از اطلاق فلسفی در مدرنیته غربی انجامید.

هرمس به‌عنوان خدای اسطوره‌های تجارت، مسافرت، شعبده، سرقت، عبور از تقاطع‌ها و هرمنوتیک، که پیام‌آور خدایان المپ بود و قادر بود تا حتی از سوراخ کوچک کلید عبور کند، بر رنسانس و شئون مختلف مدرنیته غربی تأثیر فراوانی گذارد.

## منابع

- صانع‌پور، مریم ۱۳۷۸. *تقدیمی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیستی*، دانش و اندیشه معاصر، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- صانع‌پور، مریم ۱۳۸۸. *خدا و دین در رویکردی اومانیستی*، دانش و اندیشه معاصر، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- لوی استراوس، کلود. ۱۳۸۵. *اسطوره و معنا*، ترجمه شهرام خسروی، تهران: نشر مرکز.
- یگر، ورنر، پایدیا ۱۳۷۶. ترجمه محمد حسن لطفی، جلد یکم، تهران: خوارزمی.

- Antoin, Faivre 1995. *The Eternal Hermes from Greek God to Alchemical Magus with Thirty Nine Plates* Trans. by Joscelyn Godwin, Phanes, Press.
- Arrington, Robert 1998. *Western Ethics*, Blackwell.
- Blakency, Eh. *The Hymn of Cleanthes, Greek Text trans in to English*, the Macmillan Company Download dable, Google Books.

- Burket, Walter 2010. Gree Religion, New York, London, Oxford University, Press, en. Wikipedia.org/Greek Mythology.
- Campbell, Joseph 1972. The flight of the Wild Gander Explorations in the Mythological Dimension, Chicago: Henry ReGnery Company.
- Campbell, Joseph 1949. The Hero with a Thousand Faces, The Bollingen Foundation.
- Campbell, Joseph 1973. Myth to Live by, Bantam Books.
- Campbell, Joseph 1973. The Hero with a Thousand Faces Bollingen series xvll, Princeton University Press.
- Campbell, Joseph 1988. with Bill Moyers, the Power of Myth, Ed. Betty su flowers, Double day.
- Campbell, Joseph 1970. Myths, Dreams and Religion, University of Chicago Press.
- Corliss, Lamont 1997. The Philosophy of Humanism, Eight Edition, New York: Humanist Press, Amherst.
- Eliade, Mircea 1971. Myths & symbols Ed, By joseph M. kitagawa & Charles H. Long with the Collaboration of Jerald C. Brauer & Marshall G. S. Hdgson, the University of Chicago Press.
- Eliade, Mircea 1978. A History of Religious Ideas, vol. 1 (trans. Willard R. Traskl), Chicago: University of Chicago press.
- Eliade, Mircea 1963. Myth and Reality, (trans.willard R. trask), New York: Hurper & Row.
- Eliade, Mircea 1967. Myth, Dreams and Mysteries, (trans. Philip Mairet), New York: Harper & Rew.
- Eliade, Mircea 1976. Myths, Rites, Symbols, A Mirlea Eliude Reader, vol. 2, Ed. Wendellc. Beane and William, G. Doty, Harper Colophon, New York.
- Eliade, Mircea 1969. Images & symbols, Trans, by Philip Mairet, A Search Book: Sheed and Ward, New York.
- Eliade, Mircea 1971. The Myth of the Eternal Return, Cosmos and History (trans. Willard R. trask), Princeton University Press.
- Eliade, Mircea 1958. Patterns in Comparative Religions, Sheed & Ward, New York.
- Eliade, Mircea 1959. Losmos and History, (the Myth of the Eternal Return translated from the French by Willard R. trask, Haper Torch Books, New York.
- Eliade, Mircea 1991. Images and Symbols, trans, Philip Mairet, Princeton University Press.
- Freud, Sigmund 1950. The Interpretation of Dreams, Books Google.com.
- Hamilton 1969. Mythology, Doris Fielding Reid.

- “Greek Religion” 2002. Encyclopedia Britannica
- Jung, C. G. 1933. *Modern Man in Search of a Soul*, London: Kegan Paul Trench Trubner, Harvest Books.
- Eliade, Mircea 1934-1954. *The Archetypes and the Collective Unconscious*, Princeton, N.J.: Bollingen.
- Eliade, Mircea. 1972. *Man and his Symbols*, Aldus Books Limited, London.
- Eliade, Mircea. 1973. & Kerényi, *Essays on a Science of Mythology, the Myth of the Divine child and the Mysteries of Eleusis* Bollingen Series / Princeton University Press.
- Levi-Strauss, C. 1969. *The Elementary Structures of Kinship*, London: Eyre and Spottis-Wood.
- Levi-Strauss, C. 1967. *Structural Anthropology*, translated by Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf. New York: Doubleday Anchor Books.
- Levi-Strauss, C. 1970. *The Raw and the Cooked*, John and Doreen Weiyhtman. New York: Harper & Row.
- Miles, G. (1999). *Classical Mythology in English Literature*.
- O’sullivan, Neil 1995. “Pericles and Protagoras”, *Greece & Rome*, vol. 42(1)
- Panikkar, Raimon 2001. *El dialog indispensable*, Puzentre Laserlgiones, Barcelona.
- Stanley 1969 *The Illusions of Progress*, translated by John and Charlotte with a forward by Robert A. Nisbet and an Introduction by John Stanley University of California Press.
- Stoll. H. W. 2002. “Greek Religion”, *Encyclopedia Britannica*.
- Levi-Strauss, C. 1993. “On Humanistic Education”, trans. Giorgio A. Pinton and Arthurw, Shippee, Ithaca: Cornellup.
- Levi-Strauss, C. 1908. “The New Science of Giambattista Vico, trans, Thomas G. Bergin and Max H. fixch, Ithaca: Cornell up.
- Levi-Strauss, C. 1990. “On the Study Methods of Our Time”, trans. Elio Gianturco. Ithaca: Cornell up.
- Walsh P. G. 1997. *The Nature of Gods*, Books Google.com.

## مقالات

- Abbagnano, Nicola 1976, “Humanism”, *Encyclopedia of Philosophy*, Ed. Baul Edwards, New York: Mc Millan.
- Bulfinch, Thomas 2003. “Greek Mythology and Homer”. *Bulfinch’s Greek and Roman Mythology*, Green Wood Press.
- Aeger, Verner 1960 “Humanism and Tehology” *Humanistische Reden und Vortrage*, Berlin, DeGruyter.

- “Greek Mythology” 2002. Encyclopedia Britannica.
- "Heracles 2002. "Encyclopedia Britannica.
- Joseph Campbell Articles at the Center for Story and Symbol at:  
<http://www.folkstory.com/cumpbell>
- Jung, Carl Gustav. Kerenyi karl 2001-Reprint edition, "Prolegomena", Essays on a Science of Mythology, Princeton University Press.
- Levi-strauss, C. 1972. "Structuralism and Ecology". Barnard Alumnae, spring.
- Mac Intyre, Alasdair 1972 "Myth" Encyclopedia of Philosophy, Ed. By Paul Edwards.
- Miles, Geoffrey 1999. "The Myth-kitty", Classical Mythology in English Literature: A Critical Anthology. University of Illinors Press.
- Muller, Max & Palmer, Smythe, "Comparative Mythology.
- Myth and Logos at: <http://mythosandlogos.com/campbell.htm>.
- Segal, Robert A. 1999. "Jung on Mythology", Theorizing a bout Myth. Univ. of Massachusetts Press.
- "Trojan War". 1952. Encyclopedia the Helios.
- "Troy" 2002. Encyclopedia Britannica.

## منابع مجازی

- Sacred Texts, or Phic Hymns at: <http://www.sacred-texts.com/yahoo/index.htm>.
- Homeric Hymn Toheme at: <http://oraclorg/Hesiod/hymns.html>.
- Homeric Hymn to Aphrodite at: [http://courses,dce.harvard.edu/~clase\\_116/txt-aphrodit.html](http://courses,dce.harvard.edu/~clase_116/txt-aphrodit.html).
- <http://www.ottorakn.com/ottoRank>.
- The Joseph Compbell Foundation webdite at: <http://www.jcf.org>.
- [http://en.wikipedia.org/wiki/structural\\_anthropology](http://en.wikipedia.org/wiki/structural_anthropology).
- [http://en.wikipedia.org/wiki/claude\\_L%c3%A9vi-strauss](http://en.wikipedia.org/wiki/claude_L%c3%A9vi-strauss).
- [http://en.wikipedia.org/wiki/carl\\_jung](http://en.wikipedia.org/wiki/carl_jung).
- [http://en.wikipedia.org/wiki/Mircea\\_Eliade](http://en.wikipedia.org/wiki/Mircea_Eliade).
- [http://www.gutenberg.org/author/friedrich\\_Max\\_Müller](http://www.gutenberg.org/author/friedrich_Max_Müller).
- <http://plato.stanford.edu/entries/vico>.
- <http://www.odysseus-unbound.org>.
- [http://changingminds.org/disciplines/psychoanalysis/concepts/oedipus\\_complex.htm](http://changingminds.org/disciplines/psychoanalysis/concepts/oedipus_complex.htm).

- Aeschylus, The Persians. see Original Text in Persens Program at:  
<http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?doc=perseus:Text:1999.ol.oo11:Line=1>.
- Aeschylus, Prometheus Bound. See original Text in Perseus Program at:  
<http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?doc=perseus%3Atext%A1999.ol.0009>.
- Apollonius of Rhodes, Argonautica, Book 1. See Original Text in Sacred Texts at:  
[http://www.sacred-texts.com/cla/argo/argo\\_00.htm](http://www.sacred-texts.com/cla/argo/argo_00.htm).
- Cicero, De Divinatione at: [http://www.thelatinlibrary.com/cicero/divination\\_2.shtml](http://www.thelatinlibrary.com/cicero/divination_2.shtml).
- Hesiod, works and Days trans in English by Hugh G. Evelyn-White at: <http://www.sacred-texts.com/cla/hesiod/works.htm>.
- Homer, Iliad. At: <http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?doc=perseus:text:1999.01.0133:book=1:card=1>.
- Ovid, Met a morphoses. at: <http://www.thelatinlibrary.com/ovid/ovid.metl.shtml>.
- Pindar, Pythianodes, Pythian 4: for Arcesilas of Cyrene Chariot Race 462 B. C at:  
[http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?look\\_up=pind%2e+p%2e+4%2e171ff%2e](http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?look_up=pind%2e+p%2e+4%2e171ff%2e).
- Plato at: <http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?doc=perseus%3Atext%3A1999.0172%3Dtheat>.
- Poleman, Horace I. March 1943. "Review of Ouranos-varuna. Etude de Mythologie comparee Indoeuropeenne by Georges Dumézil" at: [http://links.jstor.org/sici=0003-0279\(194303\)63%3Ag%3c78%3AOEDMCI%3E2.0.co%3B2-T](http://links.jstor.org/sici=0003-0279(194303)63%3Ag%3c78%3AOEDMCI%3E2.0.co%3B2-T).
- "Journal of the American Oriental Society" 63 (No.1).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی